

محاكمه ديگر

نامه های كافكا به فلیسه

الیاس کانه تی

ترجمه ناصر غیاثی



نشر نو

K.



محاكبه ديگر

نامه‌های كافكا به فلیسه

الیاس کانه‌تی

ترجمه
ناصر غیاشی

فرهنگ‌نشرنو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۳

مترجم لازم می‌داند از بنیاد پروهلوسیا
و آقای سباستین ارهارد برای کمک‌های
بی‌دریغ‌شان در ترجمه این کتاب تشکر کند.

نشرنو امتیاز انتشار ترجمه فارسی کتاب
محاكمه دیگر؛ نامه‌های کافکا به فلیسه را
مطابق قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر
(Copyright) از انتشارات کارل هانزر (Carl
Hanser) آلمان خریداری کرده و بنابراین
کلیه حقوق ترجمه و انتشار این کتاب در
ایران به طور انحصاری متعلق به نشرنو است.

Aus dem Deutschen übersetzt
ins Persische von Naser Ghiasi.
Der Übersetzer bedankt sich bei Pro
Helvetia und Herrn Sebastian Erhard
für ihre freundliche Unterstützung
bei der Übersetzung dieses Buches.

اشاره مترجم

فرانتس کافکا در ۱۹۱۲ در پراگ با فلیسه باوئر آشنا می‌شود. یک ماه پس از این آشنایی او نخستین نامه را به فلیسه می‌نویسد. نامه‌نگاری‌های کافکا و فلیسه گرچه افت و خیزهایی دارد ولی تا سال ۱۹۱۷ ادامه پیدا می‌کند، سالی که در آن رابطه این دو به طور کامل قطع می‌شود. فلیسه دو سال بعد ازدواج و در سال ۱۹۳۶ به همراه همسر و فرزندانش به آمریکا مهاجرت می‌کند. او در ۱۹۵۰ از روی تنگدستی ناگزیر به فروش این نامه‌ها می‌شود، نامه‌هایی که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۷ با عنوان «فرانتس کافکا - نامه به فلیسه» انتشار می‌یابد. تا امروز هزار و پانصد نامه و کارت پستال از کافکا خطاب به افراد مختلف به دست آمده که پانصد و یازده تای آن‌ها خطاب به فلیسه بوده است.

الیاس کانه‌تی (۱۹۹۴ - ۱۹۰۵) نویسنده اتریشی بلغاری تبار و برنده جایزه نوبل سال ۱۹۸۱ است. در این کتاب او فرض را بر این گذاشته است که خواننده اشارات او را به اتفاقات زندگی کافکا، آدم‌ها و وقایع تاریخی می‌شناسد. من برای تسهیل کار برخی توضیحات ضروری را در پانویست آورده‌ام. بنابراین تمام پانویست‌ها از مترجم است، مگر یکی که از آن خود کانه‌تی است. ضبط نام‌ها به زبان اصلی نیز در پایان کتاب آمده است.

{ ۱ }

سرانجام *نامه‌های کافکا*، در یک جلد ۷۵۰ صفحه‌ای منتشر شده است. اسم نامزد کافکا حالا با حروف بزرگ روی جلد کتاب نشسته و این در حالی است که این اسم سال‌های سال با رازداری با حرف F نشانه‌گذاری شده بود همراه با نقطه‌ای در برابرش شبیه k. ' به گونه‌ای که تا مدت‌ها کسی نمی‌دانست این اسم کیست. اغلب حدس و گمانه می‌زدند و از میان تمام اسم‌های مطرح شده، هیچ وقت کسی به اسم درستش دست نیافته بود. به کلی محال بود. اینک هشت سال از مرگ زنی می‌گذرد که مخاطب این نامه‌ها بوده است. او پنج سال پیش از مرگش نامه‌ها را به ناشر کافکا فروخته بود. نظر ما هرچه باشد، سرانجام «محبوب‌ترین زن کاسب کار^۲» کافکا قابلیتش را در لحظات آخر به اثبات رسانید؛ قابلیت که برای کافکا بسیار اهمیت داشت و حتی او را به مهرورزی می‌کشاند.

۱. منظور یوزف کا. (Josef k.) شخصیت اول رمان محاکمه اثر فرانتس کافکا است.

۲. صفتی که کافکا در یکی از نامه‌هایش به فلیسه باوئر (Felice Bauer) به او داده بود.

حقیقت این است که این نامه‌ها ۴۳ سال پس از مرگ کافکا انتشار یافت. با وجود این نخستین حسی که به ما دست می‌دهد شرمساری و خجلت‌زدگی است؛ حسی که وامدار حرمت به کافکا و شوربختی اوست. کسانی را می‌شناسم که موقع خواندن این نامه‌ها شرم‌شان فزونی می‌گرفت و از این حس در امان نبودند که اتفاقاً در این مورد خاص نباید سرک کشید.

من برای این افراد احترام زیادی قائلم اما به آن‌ها تعلق ندارم. از خواندن این نامه‌ها چنان متأثر شدم که سال‌ها بود از خواندن هیچ اثر ادبی دیگری نشده بودم. جای این نامه‌ها اکنون میان آن دسته از خاطرات، خودزندگی‌نامه‌ها و نامه‌نگاری‌های منحصر به فردی است که خود کافکا از آن‌ها بهره می‌برد. او که ویژگی برجسته‌اش نگه‌داشتن حرمت دیگران بود، ابایی از بازخوانی چندین باره نامه‌های کلايست^۱، فلوبر^۲ و هبل^۳ نداشت. در یکی از سخت‌ترین لحظه‌های زندگی‌اش بر این تکیه داشت که وقتی گریلپارتسر^۴ کاتی فرولیش^۵ را روی زانویش نشانده بود، خالی از هرگونه حسی بود. تنها یک تسلای خاطر برای وحشت از زندگی وجود دارد، وحشتی که خوشبختانه بیش‌تر مردم فقط گاهی از آن آگاه‌اند و عده کم‌تری، که نیروهای درونی‌شان آنان را به عنوان شاهدان این وحشت به کار می‌گیرد، همیشه آن را حس می‌کنند: در نظر آوردن آن وحشت در شاهدان پیشین. بنابراین به‌راستی باید سپاسگزار فلیسه باوئر بود که

۱. Heinrich von Kleist (۱۸۱۱-۱۷۷۷): نویسنده، شاعر، نمایش‌نامه‌نویس و روزنامه‌نگار آلمانی.

۲. Gustave Flaubert (۱۸۸۰-۱۸۲۱): نویسنده فرانسوی.

۳. Johan Peter Hebel (۱۸۲۶-۱۷۶۰): شاعر آلمانی زبان سویسی.

۴. Franz Grillparzer (۱۸۷۲-۱۷۹۱): نویسنده اتریشی.

۵. Kathie Frölich (۱۸۷۹-۱۸۰۰): نام‌زد گریلپارتسر.

نامه‌های کافکا را محفوظ نگه داشته و نجات داده با این که به فروش آن‌ها تن داده است. اطلاق سند به این نامه‌ها حق مطلب را ادا نمی‌کند مگر آن که همین واژه را برای کارنامه هستی پاسکال^۱، کی‌پرگارد^۲ و داستایفسکی^۳ نیز به کار ببندیم. در مورد خودم تنها می‌توانم بگویم که این نامه‌ها مثل یک زندگی راستین در من رسوخ کرده‌اند و حالا آن قدر برای من اسرارآمیز و در عین حال آشنا هستند که گویی از قدیم و ندیم، از زمانی که کوشیده‌ام انسان‌ها را کاملاً در خودم بپذیرم تا هربار از نو درکشان کنم، از آن من بوده‌اند.

کافکا دیروقت شب سیزدهم اوت ۱۹۱۲ در خانه خانواده برود^۴ با فلیسه باوئر آشنا شد. در مورد آن شب و آن دیدار چندین روایت از کافکا موجود است. نخستین اشاره در نامه‌ای است از ماکس برود به تاریخ چهاردهم اوت. در این نامه حرف از دست‌نوشته‌تأملات است که کافکا نزد برود برده بود تا به کمک او به آن نظمی نهایی بدهد.

«دیروز موقع نظم دادن به قطعه‌ها تحت تأثیر دوشیزه خانم بودم. به‌آسانی ممکن است که به این خاطر بلاهتی، تسلسل عجیبی چه بسا در نهان به وجود آمده باشد.» از برود می‌خواهد ترتیب فهرست را کنترل کند و از این بابت از او تشکر می‌کند. یک روز بعد در پانزدهم اوت این جمله در یادداشت‌ها پیدا می‌شود: «خیلی به یاد ... چه دست‌پاچه‌ام از نوشتن نام F. B. ...»

سپس در بیستم اوت، یک هفته پس از دیدار در پی آن است که به توصیف بی‌طرفانه‌ای از نخستین برداشتش دست یابد. به توصیف

۱. Blaise Pascal (۱۶۶۲ - ۱۶۲۳): نویسنده، ریاضی‌دان، فیزیک‌دان و ادیب فرانسوی.

۲. Soren Kierkegaard (۱۸۵۵ - ۱۸۱۳): فیلسوف دانمارکی.

۳. Dostoyevsky (۱۸۸۱ - ۱۸۲۱): نویسنده روس.

۴. Max Brod (۱۹۸۴ - ۱۸۶۸): نزدیک‌ترین دوست صمیمی کافکا.

ظاهر فلیسه می‌نشیند و حس می‌کند با همین توصیف که طی آن «خیلی به او نزدیک می‌شود»، اندکی با او بیگانه شده است. می‌نویسد به نظرش طبیعی آمده که فلیسه، یک نفر بیگانه، در آن جمع نشسته و او بلافاصله او را پذیرفته باشد. «در حالی که داشتم می‌نشستم، برای نخستین بار دقیق‌تر نگاهش کردم. وقتی نشستم، دیگر داورِ ام‌خلل ناپذیر بود.» وسط جمله بعد نوشتن را قطع می‌کند. به احتمال تمام چیزهای مهم‌تر بعد از این جمله می‌آمد. مقدار احتمالی آن چیزها را در آینده مشخص خواهیم کرد.

در بیستم سپتامبر، که دست‌کم پنج هفته از دیدارشان گذشته، برای نخستین بار به فلیسه نامه می‌نویسد و خود را به عنوان کسی به یادش می‌آورد که در خانه برودها از روی میز عکس پشت عکس به دستش می‌داده و نیز کسی که «سرانجام دست شما را در این دستی گرفت که الان دارد به شستی‌ها می‌زند؛ دستی که با آن بر این قول تأکید کردید که می‌خواهید سال دیگر با او به فلسطین سفر کنید.»

آنچه در وهله اول بیش‌ترین تأثیر را بر کافکا گذاشته، سرعت این قول و قاطعیت فلیسه در قول دادن بود. حس او از این فشردن دست چون حس بستن یک عهد است، واژه «نامزدی» به واژه «عهد» نزدیک و پشت آن پنهان است^۱. کافکایی که در تصمیم‌گیری بسیار کند است و با هزاران شک و تردید خود را از هر هدفی که می‌خواهد به سمتش برود دور می‌کند به جای آن که به آن نزدیک شود، باید هم از سرعت به وجد بیاید. هدف این قول اما فلسطین است. در این برهه از زندگی کافکا به سختی ممکن است واژه نویدبخش‌تری از سرزمین موعود وجود داشته باشد.

۱. منظور وجود lob در دو واژه Gelöbnis (عهد) و Verlobung (نامزدی) است.

وقتی این را هم در نظر بگیریم که کافکا چه عکس‌هایی را از روی میز به فلیسه می‌داده موقعیت اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. آن‌ها عکس‌های سفر به «تالیا» بودند. پنج شش هفته پیش، در نخستین روزهای ژوئیه، کافکا همراه برود در وایمار بود و آن‌جا در خانه‌گوتته^۲ اتفاقات بسیار عجیبی برایش رخ داد. دختر سرایدار خانه‌گوتته توجه کافکا را به خود جلب کرده بود؛ دختری زیبا در خانه‌گوتته. کافکا موفق شده بود به او نزدیک شود. با خانواده‌اش آشنا شده، جلوی خانه و در باغ از او عکس گرفته و اجازه یافته بود به آن‌جا برگردد. به این ترتیب پایش به خانه‌گوتته باز شده بود (آن هم نه فقط در زمانی که موزه برای بازدید عموم باز بود). چند بار در کوچه‌های آن شهر کوچک اتفاقی به دختر برخورد و با اندوه او را با مردان جوان دیده بود. قراری هم با او گذاشته بود که دختر نیامده بود. کافکا خیلی زود فهمید که آن دختر بیش‌تر به دانشجویها علاقه‌مند است و تمام این‌ها در عرض چند روز اتفاق افتاده بود. در سفر همه چیز در حرکت است و رویدادها با سرعت بیش‌تری اتفاق می‌افتد. این سرعت به نفع دیدار تمام شد. بلافاصله پس از این سفر کافکا تنها و بدون برود برای چند هفته راهی مؤسسه درمان طبیعی یونگ بورن در هارتس^۳ شد. از این چند هفته یادداشت‌هایی به غایت غنی از کافکا در دست است؛ رها از دل‌بستگی روزهای سفر به «تالیا» و احترام به آرامگاه شاعران بزرگ^۴. اما در ازای کارت‌پستال‌هایی که برای دختر

۱. ضبط اصلی اسامی در نامنامه پایان کتاب آمده است.

۲. Goetheshasu: خانه یوهان ولفگانگ گوتته (۱۸۳۲-۱۷۴۹) است که تبدیل به موزه شده و امروزه نیز موجود است.

۳. Jungborn im Harz: منطقه‌ای کوهستانی در آلمان.

۴. تا سال ۲۰۰۸ گمان می‌رفت که شیلر نیز در خانه‌گوتته و کنار گور او به خاک سپرده شده است.

زیبا به وایمار می فرستاد، پاسخ‌های محبت‌آمیزی به دستش می‌رسید. در نامه‌ای به برود یکی از این پاسخ‌ها را به‌طور کامل رونویسی کرد و آن را به نکته‌ای گره زد که با توجه به روحیهٔ کافکا مایهٔ امید بود: «حتی اگر از من بدش هم نیامده باشد، باز اندازهٔ یک دیگ هم برایش اهمیت ندارم. با وجود این چرا آن‌طور نامه می‌نویسد که دوست دارم؟ کاش این حقیقت داشت و می‌شد با نوشته دست و پای دخترها را بست.»

به این ترتیب آن دیدار در خانهٔ گوته به کافکا جسارت بخشیده بود. عکس‌هایی که در آن شب اول از روی میز به فلیسه داده بود، مال همین سفر بود. خاطرهٔ آن تلاش برای ایجاد یک رابطه، خاطرهٔ جنب‌وجوش‌های گذشته که به هر حال به عکس‌هایی انجامیده بود که می‌توانست نشان‌شان بدهد، به دختری تسری می‌یافت که حالا روبه‌رویش نشسته: به فلیسه.

گفتنی است کافکا در این سفر که از لایپتسیگ^۱ آغاز شده بود، با رولت^۲ که تصمیم گرفته بود نخستین کتابش را منتشر کند، آشنا شده بود. گردآوری و تنظیم قطعه‌های کوتاه از دفترهای یادداشتش برای تأملات رمق کافکا را گرفته بود. تعلل می‌کرد. به نظرش این قطعه‌ها آن‌گونه که باید و شاید خوب نبودند. برود فشار می‌آورد و دست برنمی‌داشت. تا سرانجام کافکا تصمیمش را گرفت و در غروب سیزدهم اوت انتخاب نهایی‌اش را با خود آورد و می‌خواست، چنان که آمد، با او در مورد ترتیب آن‌ها حرف بزند.

به این ترتیب در آن شب مجهز به تمام چیزهایی بود که می‌توانست به او جسارت ببخشد: دست‌نوشتهٔ نخستین کتابش، عکس‌های سفر به

۱. Leipzig: شهری در شرق آلمان.

۲. Rowohlt: (۱۹۶۰-۱۸۸۷) ناشر آلمانی.

«تالیا» و در میان‌شان عکس دختری که پاسخ محترمانه‌ای داده بود و یکی از شماره‌های مجله فلسطین را همراه داشت.

دیدار با فلیسه در حضور خانواده‌ای انجام شد که نزد آن‌ها به کافکا خوش می‌گذشت. همان‌گونه که خودش می‌گوید، می‌کوشید شب‌نشینی پیش برودها را طولانی‌تر کند، به گونه‌ای که موقع خواب ناچار می‌شدند مودبانه عذرش را بخواهند. خانواده برود خانواده‌ای بود که کافکا به آن‌ها علاقه داشت. در آن خانه ادبیات را به تمسخر نمی‌گرفتند. به ماکس، نویسنده جوان خانه که به شهرت رسیده بود، افتخار می‌کردند و او و دوستانش را جدی می‌گرفتند.

دیگر زمان ثبت دقیق و چند جانبه برای کافکا فرارسیده بود. یادداشت‌های روزانه یونگ‌بورن، زیباترین سفرنامه‌اش، شاهد این مدعاست. این یادداشت‌ها از همه سراسرترند و به اثر اصلی او، و در این مورد به آمریکا، هم مربوط می‌شوند.

نامه شگفت‌انگیز ششم او در بیست و هفتم اکتبر به فلیسه این را به اثبات می‌رساند که حافظه‌اش از جزئیات ملموس چه اندازه غنی بوده. کافکا در این نامه به دقیق‌ترین شکل دیدار با فلیسه را وصف می‌کند. هفتاد و پنج روز از آن شب سیزدهم اوت گذشته بود. همه جزئیاتی که کافکا از آن شب در خاطر دارد، از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند. برخی از آن‌ها را - می‌توان گفت آگاهانه - می‌آورد تا به فلیسه نشان بدهد که متوجه همه چیز او شده و هیچ چیز از چشمش پنهان نمانده است. از این نظر خود را به عنوان نویسنده تثبیت می‌کند؛ نویسنده به معنای فلوبری کلمه که معتقد است هیچ چیز، تا زمانی که حقیقت باشد، پیش‌پا افتاده نیست. با مختصری غرور تمام جزئیات را با فلیسه در میان می‌گذارد؛ ستایشی مضاعف، زیرا فلیسه ارزش این را داشت که فوراً با

تمام جزئیات دیده شود. اما اندکی از آن جزئیات را با خودش هم در میان می‌گذارد، برای آن چشم‌های همه‌چیزبینش.

اما از سوی دیگر این جزئیات را می‌نویسد، چون این جزئیات برایش اهمیت دارد، چون با مهم‌ترین کشش‌های طبیعت خود او مطابقت دارد یا چون جانشین چیزهایی می‌شود که خودش کم دارد یا چون شگفتی‌اش را برمی‌انگیزد و به کمک تحسین از نظر جسمی به فلیسه نزدیکش می‌سازد. این‌جا قرار است تنها از این نشانه‌ها سخن بگوییم، چون همین نشانه‌ها هستند که به مدت هفت ماه به تصویر فلیسه در کافکا تعین می‌بخشند. مدت زیادی طول می‌کشد تا کافکا دوباره فلیسه را ببیند و این هفت ماه به تقریب نیمی از نامه‌نگاری بسیار گسترده بین آن‌ها را دربرمی‌گیرد.

فلیسه تماشای عکس، همان عکس‌های «تالیا» را خیلی جدی گرفت. تنها زمانی سرش را بلند می‌کرد که کسی چیزی را توضیح می‌داد یا این‌که کافکا عکس تازه‌ای به دستش می‌داد. به خاطر عکس‌ها سراغ غذا نرفت و وقتی ماکس برود چیزی در مورد غذا بر زبان آورد، فلیسه گفت هیچ چیز برایش انزجارآورتر از آدم‌هایی نیست که دائم در حال خوردن‌اند (به امساک کافکا از غذا هم می‌رسیم). تعریف کرد زمانی که دختر بچه بوده از برادرها و پسرعموهایش زیاد کتک خورده و در برابر آن‌ها کاملاً بی‌دفاع بوده است. به بازوی چپش که لابد آن وقت‌ها از لکه‌های کیبود پر بوده، از بالا تا پایین دست کشید. اما هیچ نازپرورده به نظر نمی‌رسید. کافکا باورش نمی‌شد که کسی توانسته جرئت کند و فلیسه را - حتی وقتی دختر بچه‌ای بیش نبوده - کتک زده باشد. ضعف‌های خودش را در دوران کودکی به یاد می‌آورد اما فلیسه مثل کافکا هم‌چنان نازپرورده نمانده بود. به بازوی فلیسه نگاه می‌کند و به تحسین نیرومندی او می‌نشیند که دیگر نمی‌شد در آن هیچ نشانی از ضعف‌های دوران کودکی یافت.